

هو العليم

بررسی مساله تعدد زوجات و ازدواج موقت (۲)

سلوک خانواده - قم - جلسه ۱۰

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّاهِرِينَ
و لعنة الله عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وجود برداشت‌های متفاوت افراد نسبت به مطالب مطرح شده

راجع به مطالبی که در جلسه قبل صحبت شد،
مطالب مختلف و برداشت‌های متفاوتی پیدا شده
بود، بعضی تفریط و بعضی افراط و بعضی هم معتدل
و به‌طور منطقی با مسئله برخورد کرده بودند:

اما از ناحیه تفریط، خب شاید تصور بعضی این
باشد که ما این مطالب را براساس یک برداشت
سطحی و بدون توجه به حقیقت و عمق و واقعیت
آن، مطرح می‌کنیم و چندان نسبت به این قضایا
آن‌طوری که باید و شاید توجه نمی‌شود، اما مسئله
این‌طور نیست، مسئله شوخی و مزاح نیست و این
مجالس هم برای جمع شدن و صرف یک اجتماع
تشکیل نشده و من هم فرصت برای یک‌هم‌چنین
مسائلی را ندارم و منظور فقط آمدن و نشستن و
همدیگر را دیدن و به‌عبارتی با این تجمعات

دلخوش کردن نیست، بلکه مسئله، مسئله جدی است و مطالب را به مسخره گرفتن و استهزاء کردن و با مزاح برگزارکردن، این مسائل باید در جای دیگری انجام بشود!

افرادی که در این مجلس شرکت می کنند افرادی هستند که به دنبال مطلب و ادراک واقعیت هستند، چون واقعیت را بعضی ها خوش آید یا خوش نیاید و اگر کسی نمی تواند این مطالب را قبول کند و ادراکش برای او مشکل است، اختیار و انتخاب با خود شخص است.

آنچه وظیفه حقیر است بیان واقعیت و بیان مسئله است و من نمی توانم از بینش و برداشت و آن نظری که به این قضیه می رسد عدول کنم. و این تجربه ای است که سال ها ما با این تجربه دست به گریبان بودیم و ما همین تجربه را در سالیان بعد از وفات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به نمایش گذاشتیم و در ارتباط با مسائلی که گذشته، مخصوصاً راجع به همین قضیه که مورد بحث است، همه می دانند که من راجع به مطالبی که پیش آمده چه نظراتی ارائه

دارم و در مطالب چه جهت‌گیری از من سر زده است، تمام اینها به‌خاطر این قضیه است که من خود را در قبال آن بینش و برداشتی که از مسائل اسلامی دارم، متعهد و مکلف می‌بینم و نمی‌توانم از آن برداشت تخطی کنم، این راجع به تفریطی که نسبت به مسائل از بعضی از افراد سر زده است.

و اما بعضی‌ها جانب افراط را در این مسئله ملاحظه کردند و تصورشان این بوده که مقصود از بیان این مطالب، یک شتاب و جهش و بروز بعضی از مسائل احساسی است که خب طبعاً باید گفت که منظور ما از طرح این مسائل، اینها هم نبوده است. اینکه واقعیتهای در جامعه وجود دارد و ما باید به این واقعیات توجه کنیم و نمی‌توانیم از این مسائل بگذریم و نمی‌توانیم از مطالبی که از بزرگان و اولیای دین به ما رسیده سرسری رد بشویم. باید این مسئله به‌نحو سنجیده و با تأمل و تدبّر و رعایت جوانب و رعایت اصلح طرق و احسن طرق در جای خودش انجام بگیرد، اما اینکه منظور این باشد که هر کسی بیاید و به هر نحوی بخواهد نسنجیده و بدون توجه به جوانب و عواقب و مسائلی که ممکن است پیش

بیاید، اقدامی بکند، خب این قضیه مانند سایر کارها دور از عقل و مصلحت‌اندیشی خواهد بود.

لزوم برخورد صحیح با واقعیات بدون عمل کردن براساس احساسات

در مجلس گذشته صحبت این بود که ما باید با واقعیات سر و کار داشته باشیم و احساسات را کنار بگذاریم، هر شخصی یک حال و یک موقعیت و یک مزاج و یک نحوه برخورد با این مطلب را دارد و انسان باید نسبت به این قضیه، برخورد صحیحی را داشته باشد، حالا بعضی‌ها نمی‌توانند تحمل کنند، نمی‌توانند ادراک کنند و سعه کافی برای این مسئله را ندارند، خب این مسئله‌ای است که هر شخصی خودش می‌داند، ما که نباید براساس سعه و نحوه بینش افراد، صحبت کنیم والا باید به تعداد افرادی که انسان با آنها ارتباط دارد یا ارتباط ندارد، مطلب را عوض کند؛ این شخص می‌گوید: باید این کار را کرد، دیگری می‌گوید باید به این نحو عمل کرد و...، در حالی که مسئله این طور نیست.

مقصود و منظور از طرح این مسئله (ازدواج مجدد) این بود که این قضیه به‌عنوان یک معضل اجتماعی در جامعه اسلامی که راه خدا و پیمودن

مسیر الهی جدای از متابعت از شرع و دستورات اسلامی هم نیست، از این نقطه نظر این قضیه مورد توجه و بررسی قرار گرفت و ما نظر شارع و اسلام و اولیاء دین را نسبت به این مسئله بیان کردیم و راه منطقی و عقلایی در ارتباط با این مطلب را مطرح کردیم، اما اینکه این قضیه موجب بشود که هر شخصی به هر نحوی این کار را انجام بدهد، این دیگر ارتباطی به شخص بنده ندارد.

بنده خودم در جلسه گذشته عرض کردم که موقعیت و خصوصیات و نحوه اشتغالات شخصی بنده، اجازه نمی دهد که بنده نسبت به این قضیه اقدام کنم، خب این را بنده صریحاً عرض کردم، اما این دلیل نمی شود که حالا من چون این طور هستم، به افراد دیگر هم بگویم که شما هم به این مسئله اقدام نکنید! یا اینکه افراد دیگری که استعداد دارند، آمادگی دارند، پذیرش دارند، می توانند متکفل دوتا خانواده باشند و می توانند با توجه به مسائلی که عرض شد [به نحوی عمل کنند که در اقدام نسبت به این مسئله در زندگی عائلی خودشان با مشکلی رو به رو نشوند،] آنها هم نمی توانند نسبت به من این

تحمیل را به وجود بیاورند که شما که این حرف را می‌زنید پس چرا خودتان پا به عرصهٔ عمل نمی‌گذارید؟!

خب این مسئله مسئله‌ای است که باید همهٔ جوانب آن مورد توجه قرار بگیرد. آن‌قدر نسبت به این قضیه به من نامه نوشتند و شفاهاً و کتباً مطالب و مسائل مختلفه‌ای را مطرح کردند، چون بالأخره این قضیه، معضله و مسئلهٔ مهمی است، و چه‌بسا نظرات مخالفی با آنچه در ضمیر ما می‌گذرد مطرح می‌شد و این مسائل خلاف بود و من اینها را خلاف می‌دیدم، لذا من فقط برای اینکه نظر شرع و بزرگان راه و اولیاء طریق را نسبت به این قضیه عرض کرده باشم تا اینکه شبهه‌ای در ذهن باقی نماند، این مطلب را خدمت دوستان و رفقا عرض کردم، اما اینکه شخص من به کسی پیشنهادی کرده باشم یا اینکه درخواستی کرده باشم، نه! به هیچ نحوی نباید چنین برداشتی باشد و از این نقطه نظر بنده هیچ‌گونه نظری نسبت به این قضیه در مسائل شخصی افراد ندارم و حتی همین دیشب هم که شخصی به ما تلفن کرده بود و راجع

به یک مورد مخصوصی، خیلی به ما اصرار می‌کرد که علی‌کلّ حال ما نظر مساعد یا مخالفش را مطرح کنیم، گفتم که من نمی‌توانم نسبت به این مسئله اظهار نظر کنم، نظر، نظر شخصی است و شما خودتان بررسی کنید و ببینید که مسئله از چه قرار است.

من مطلب را گفتم، دیگر هر شخصی باید مطابق با آن حالات و کیفیات خودش و مطابق با آنچه می‌تواند در ارتباط با این مسئله ارائه کند، عمل کند. در ارتباط با این قضیه، هر شخصی خودش می‌داند، ما که نمی‌توانیم به‌خصوصه در این قضیه اظهار نظر و دخالت کنیم. همان‌طوری که عرض کردم مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در تمام طول حیات خودشان نسبت به اقدام به این مسئله به شخصی پیشنهادی نکردند، فقط یک مورد در نظرم هست که ایشان نسبت به آن یک مورد فرموده بودند که «شما باید ازدواج مجدد داشته باشید.» اما از این افرادی که در زمان حیات مرحوم آقا ازدواج مجدد داشتند، اگر کسی بگوید که مرحوم آقا خودشان به من گفتند که شما باید ازدواج مجدد داشته باشید، این مطلب

صحت ندارد، زیرا خود ایشان به من گفتند که من به کسی نگفتم.

جواز ازدواج مجدد از نظر شرع

بله افرادی پیش ایشان می آمدند و می گفتند: «آقا ما می خواهیم ازدواج مجدد کنیم.» آقا می فرمودند: «بفرمایید بروید ازدواج کنید، شرع که جلوی شما را نگرفته است.» به بعضی ها هم می فرمودند: «نه خیر، برای شما صلاح نیست!» کراراً این مسئله بوده است. به بعضی ها هم که می آمدند و می گفتند: «ما می خواهیم ازدواج کنیم»، می فرمودند: «اشکال ندارد» ولی متأسفانه این افراد در خارج از آن محیط این طور مطرح می کردند که دستور مرحوم آقا است! این مسئله خلاف است و این مسئله صحت ندارد چون شخص مرحوم آقا به بنده فرمودند: «بنده تابه حال خصوصاً به کسی نگفتم که برای ازدواج مجدد اقدام کند.» گرچه از نقطه نظر شرعی فتوا و نظر ایشان این بود که مرد می تواند ازدواج مجدد بکند حتی اگر در موقع عقد هم با زن اول شرط کرده باشد که من زن دوم نمی گیرم. بنا بر نظر ایشان از نقطه نظر شرعی، وفای به این شرط لازم نیست و این

شرط الزامی را برای او نمی آورد، چون از نقطه نظر
فقهی مواردی هست که این موارد، جنبه حکمی دارد
نه جنبه حقی. جنبه حکمی فرض کنید مثل ولایتی
که پدر بر فرزند دارد، پدر نمی تواند این ولایت را به
کسی دیگر واگذار کند، چون این حکم است و حق
نیست، ولی در بعضی از موارد مسئله، مسئله حق
است و حکم نیست، مثل اینکه فرض کنید شخصی
نسبت به مالی، حق تصرف دارد و بعد این حق
خودش را به کسی دیگر واگذار می کند و می گوید:
شما می توانید از این مال استفاده کنید؛ ماشینی دارد
که ملک خودش است و استفاده از این وسیله، حق
او است اما این شخص می تواند یک روز یا یک سال
ماشینش را به کسی دیگر بدهد که او از آن استفاده
کند، و امثال ذلک.

اتفاقاً نظر ایشان در زمینه ازدواج این بود که حتی
اگر مرد پشت قباله، روی قباله، داخل قباله، مشافهتاً،
کتباً شرط کند که ازدواج مجدد نکند، این شرط لازم
الاجرا نیست، چون شارع این را به عنوان حکم برای
این قضیه مطرح کرده است نه به عنوان یک حق. ولی
در عین حال خود ایشان نسبت به این قضیه به کسی

پیشنهاد ندادند و مسئله را به اختیار خود افراد می گذاشتند. واقع قضیه هم همین طور است و باید همین طور هم باشد، زیرا مسئله، مسئله بسیار حساسی است، مسئله ای است که روی آن خیلی می شود حرف زد، خیلی جوانبی می تواند داشته باشد، خیلی می تواند مسئله برانگیز باشد، و چرا و به چه دلیلی یک شخص بیاید و خودش را مبتلا کند؟! صحبت نکرده هزار مسئله برای او گفته می شود، حالا بیاید خودش را هم مبتلا کند!

من یادم می آید که در زمان حیات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - دو نفر به همدیگر تمایل داشتند و این تمایل زیاد شد تا اینکه هم خود آن مرد و هم خود آن خانم پیش ایشان آمدند و گفتند: «آقا ما ازدواج بکنیم؟» ایشان فرمودند: «خودتان می دانید.» دوباره پیش ایشان آمدند: «آقا شما اجازه می دهید که ما باهم ازدواج کنیم؟» ایشان فرمودند: «من که گفتم خودتان می دانید!» التفات می کنید؟! برای بار سوم آن شخص آمد و از ایشان پرسید، ایشان فرمودند: «من که دو مرتبه گفتم خودتان

می‌دانید!» اینها تصمیم به ازدواج گرفتند و آمدند از ایشان تقاضا کردند که ایشان عقد را بخوانند، حتی ایشان فرمودند: من عقد نمی‌خوانم! و عقد را اخوی ما خواند! خب نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که یک بلوایی به پا شد که تمام مملکت را گرفت! - التفات می‌کنید؟! - و خدا می‌داند که چه شد؟! فقط قتل و کشتار نشد و دیگر همه خودشان را در این قضیه نشان دادند؛ اوصاف‌شان را نشان دادند؛ باطنشان را نشان دادند! آنهایی که اهل جلسه بودند و مجلس داشتند و مرام پیغمبر را تبلیغ می‌کردند، خودشان را نشان دادند؛ آنهایی که خودشان را این طرف و آن طرف دنباله‌رو بزرگان مطرح می‌کردند، خودشان را نشان دادند! فحش‌ها، تهمت‌ها، تهدیدها، سب‌ها، ممنوع الخروج‌ها و...! خلاصه مرحوم آقا عصبانی و ناراحت و...! التفات می‌کنید؟! حالا ببینید که اگر این قضیه به ایشان منتسب می‌شد، دیگر چه می‌شد؟! کاری که ایشان در این مسئله کردند این بود که فرمودند: «به ما مربوط نیست، خودتان می‌دانید.» چون من در جریان این قضیه بودم، خیلی مسائل بود! خیلی! به نحوی که دیگر مرحوم آقا با آن طیف

دیگر به طور کلی قطع رابطه کردند و حتی یک عبارت خیلی عجیبی من از ایشان شنیدم که ایشان فرمودند: «بعد از این جریان، دیگر هر وقت من برای زیارت می‌روم و به سر قبر فلان شخص می‌رسم، دیگر فاتحه نمی‌خوانم!» خب این چه قضیه‌ای است؟! یعنی واقعاً چه مطلبی رخ داده که باید کار به اینجا بکشد که مثلاً ایشان این نحوه برخورد کنند؟! و اینها از مسائلی است که عرض کردم که مسئله دیگر در اختیار شخص نیست، وقتی که مطلبی از دهان بیرون بیاید، دیگر از دهان بیرون آمده! و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «شما حافظ بر سخن هستید تا وقتی که بر زبان باشد؛ آمر و امیر بر سخن هستید تا وقتی که این سخن در زبان باشد، وقتی که این سخن از زبان بیرون آمد، آن سخن امیر بر شما است، دیگر آن سخن است که شما را به این طرف و آن طرف می‌کشانند.»^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۹۳:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "... إِحْفَظْ لِسَانَكَ فَإِنَّ الْكَلِمَةَ أُسِيرَةٌ فِي وَثَاقِ الرَّجُلِ فَإِنْ أَطْلَقَهَا صَارَ أُسِيرًا فِي وَثَاقِهَا ... ».

؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۴۳:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ

علیٰ کلّ حال این یک مسئله است، و در عین حال
خب مگر ازدواج مجدد اشکال دارد؟ مگر آن شخص
شرعاً کار خلافی انجام داده؟ مگر آن دو نفر کار
خلافی انجام دادند؟ نه! اما مسئله به نحوی مطرح
می شود و احساسات به نحوی برانگیخته می شود که
دیگر از کنترل عقلا بیرون می آید، از کنترل عقلا
خارج می شود. با وجود مطالبی که در آن موقع مطرح
می شد، من احساس کردم که قضیه از کنترل عقل
خارج است و عقلا دیگر نمی توانند بر این قضیه
اشراف داشته باشند.

عدم امر و نهی بزرگان به افراد نسبت به اقدام به ازدواج مجدد

این مسئله باید جای خودش را پیدا کند و اگر
مواردی به یک هم چنین نحوی است خب دیگر هر
کسی در انتخاب و در اختیار مسیر زندگی آزاد است،
مرحوم پدر ما در این قضیه به کسی امر و نهی نکرده
حالا بنده بیایم این کار را انجام بدهم؟! من ناخن
ایشان هم نمی شوم حالا بیایم این کار را انجام

فی وثاقه ...» .

؛ غرر الحکم، ص ۲۱۵:

«إِذَا تَكَلَّمْتَ بِالْكَلِمَةِ مَلَكَتْكَ وَ إِذَا أَمَسَكْتَهَا مَلَكَتَهَا.»

بدهم؟! من چه کاره هستم؟! من آنچه به نظر می‌رسد که مرام و مشی بزرگان است و آنچه ممشای دین و حجت شرعی بر آن اقامه شده است، آن را مطرح می‌کنم و از کسی هم ابا و ترسی ندارم و به‌خاطر مصلحت این و آن حرف نمی‌زنم، همین حرف را من در بین خانواده خودم هم مطرح کردم، در مسائلی که گذشته بود من این مسئله را در بین اقوام خود مطرح کردم نه‌اینکه حالا چون قضیه مربوط به ما می‌شود ساکت باشیم ولی اگر مربوط به دیگران باشد صحبت کنیم، نه، این‌طور نیست. همه من را می‌شناسند و از احوال من اطلاع دارند و می‌دانند که من نسبت به بیان مسائل صریح هستم. و این نکته، نکته مهمی است که من نسبت به این قضیه نمی‌توانم اظهار نظر کنم. هر کسی خودش می‌داند که با توجه به شرایط، چه تصمیمی بگیرد و چه کاری انجام بدهد، و نسبت به هر قضیه مطلب همین‌طور است.

إن شاء الله تا چند روز دیگر ما خدمت رفقا و دوستان جلسه عمامه‌گذاری داریم و چند نفر از آنها عمامه می‌گذارند و به لباس رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلّم ملبّس می‌شوند، طبیعی است که این قضیه مقداری مشکل است، به‌طوری که برای خود من هم در ابتدای قضیه همین‌طور بود، چون انسان وارد در یک مسیر جدیدی می‌شود و حال و وضعیت جدیدی پیدا می‌کند که هنوز برای او مأنوس نیست. یک وقت انسان در بین طائفه‌ای است که همهٔ اینها عمامه می‌گذارند، خب انسان هم عمامه می‌گذارد، خیلی هم عادی با این مسئله برخورد می‌کند ولی یک وقت نه! خب در این صورت مسئله فرق می‌کند. إنّ شاء الله در همان روز عید غدیر، مطالب و عرایضی را راجع به این مسئله عرض خواهم کرد.

ولی همه بدانند که من راجع به این مسئله (ازدواج مجدد) به هیچ یک از دوستان، امری نکردم، منتها مطرح کردن اصل قضیه را وظیفهٔ خود می‌دانستم.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند: «طلبه وقتی که به لمعه می‌رسد باید عمامه بگذارد.» من این مطلب را خدمت رفقا گفتم، حالا هر کسی می‌خواهد عمل کند و هر کسی نمی‌خواهد نکند، به من چه مربوط است؟ هیچ ارتباطی به من ندارد، مگر

بنده وکیل و کفیلِ نامهٔ اعمالِ دوستان هستم؟! بنده
برای خودم هزاری اشکال دارم؛ هزاری گرفتاری و
بدبختی و بیچارگی دارم، حالا کفالت و ولایت
اعمال دیگران را هم داشته باشم؟! نه خیر! این طور
نیست.

مرحوم پدر ما در سال آخر حیات خودشان
صریحاً فرمودند:

ای رفقا و ای دوستان! من خودم به اندازهٔ کافی بار دارم، دیگر نمی‌توانم بار شما را
به دوش بکشم! من باید نسبت به کار خودم و اموری که بر خودم می‌گذرد، روز
قیامت جواب بدهم!

حرف، حرف عجیبی است! یعنی تصور نکنید

حالا که شاگرد من شدید و خودتان را اسماً - حالا

بعضی‌ها هم رسماً، علی حسب اختلافهم و اهتمامهم

- به این عنوان درآوردید و آمدید در اینجا و بارتان

را در اینجا انداختید، حالا به هر نحوی هر کاری که

دلتان می‌خواهد بکنید، نه خیر! این را که عرض کردم

عین عبارت ایشان بود! التفات می‌کنید که چقدر

مسئله مهم است؟! فرمودند: «من نمی‌توانم بار افراد

دیگر را بر دوش بگیرم، خودتان می‌دانید، بارتان

برعهدهٔ خودتان است!» ایشان این حرف را زدند

حالا بنده چه بگویم؟! ایشان استاد بودند و ولیّ

بودند و مسائلی داشتند، ما نه استاد هستیم و نه ولیّ

هستیم و نه چیز دیگری هستیم و هیچ هیچ، فقط همین، فقط همین یک طلبه هستیم مثل سایر افراد دیگر، مسئله ما با آنها هیچ تفاوتی ندارد، فقط و فقط بیان یک مسئله است.

مطالبی راجع به اهمیت عمامه گذاشتن

یکی از دوستان به اینجا آمده بود و این مسئله عمامه گذاری قدری برایش مشکل بود و می گفت: «این طور کنیم، آن طور کنیم، فلان کنیم، ما قابلیت نداریم!» گفتم: بنده هم قابلیت ندارم.

- : «عجب!»

- : عجب ندارد، یعنی بنده الآن قابل این هستم که خودم را شاگرد امام زمان علیه السلام بدانم؟! نه خیر! بنده ابا هم چنین قابلیت را ندارم، شوخی هم نمی کنم، واقعیت را می گویم، هر کسی می خواهد بپذیرد و هر کسی هم نمی خواهد بپذیرد، بنده قابلیت ندارم.

- : «در این زمان نسبت به این قضیه برخورد مناسبی نمی شود!»

- : مگر بنده احساس ندارم، فقط شما احساس دارید؟! بله همین مسئله برای بنده هم هست، حتی

به ایشان گفتم: وقتی که من به مکه یا مدینه یا عتبات مشرف می‌شوم همین لباس عربی (دشداشه) می‌پوشم، حالا در مکه خیلی‌ها این کار را می‌کنند و به خاطر احترام بیت، عمامه را از سر برمی‌دارند، خود مرحوم آقا هم در مکه عمامه‌شان را برمی‌داشتند ولی در مدینه، نه. ایشان در مکه با همین لباس عربی مثل همین لباسی که الآن در تن من است، با این لباس حرکت می‌کردند، اما من حتی در مدینه هم عمامه‌ام را برمی‌دارم، به خاطر اینکه انسان دو روز می‌خواهد برود در یک جا [که کسی او را نشناسد و به کارهای خودش پردازد اما وقتی که او را بشناسند وقت او را می‌گیرند و او را از کارهایش می‌اندازند.] اتفاقاً در همان سفر قبلی که دو سال پیش مشرف شدیم، من می‌خواستم در مدینه عمامه داشته باشم و دو یا سه روزی هم با عمامه بودم، روز سوم که کنار قبرستان بقیع نشسته بودیم، یک مرتبه یک شخصی آمد و گفت: «آقا سلام علیکم! شما چه موقعی آمدید؟!» گفتم: ای داد بیداد! دیگر حالا ملاقات‌ها شروع شد! ما این دو یا سه روز را هم دیگر باید برای این

ملاقات‌ها بگذاریم! در آن روز، نصف روز ما با آن شخص گذشت، حدود پنج یا شش ساعت ما با او گذشت! گفتیم: خب این از امروز ما! فردا که داشتیم مشرف می‌شدیم، از فاصله پنجاه متری شخصی ما را دید و گفت: «آقا سلام علیکم! شما منزلتان کجا است؟!» گفتم: منزل من همین‌جا در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، گفت: «نه آقا جان، می‌خواهیم خدمتتان برسیم!» گفتم: بسیار خوب بفرمایید! چند ساعت از این روزمان هم به این شکل گذشت! روز سوم گفتم: نه دیگر، مثل اینکه تا این عمامه به سر ما هست باید اوقاتمان به این ملاقات‌ها و... بگذرد! ما دیگر عمامه را از سر برداشتیم و با همان لباس عربی رفت و آمد می‌کردیم، دیگر کسی ما را نشناخت و ما برای خودمان می‌رفتیم و می‌آمدیم.

در سفر کربلا هم که مشرف شدیم، در سفر قبل از این سفر اخیر، یادم هست که یک روز یا دو روز عمامه داشتم، تا اینکه دیدم نه! در حرم و این طرف و آن طرف مرتب می‌آیند پیش انسان می‌نشینند و می‌گویند: «شما که از ایران آمدی چه خبر و...؟!» و

اصلاً مزاحم کار و برنامه ما می شدند! حتی یک مرتبه در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام با یک نفر دعوایم شد! گفتم: آقا خجالت نمی کشید؟! ما دو روز آمدیم در اینجا، مرتب می آید دور و بر انسان و ایجاد مزاحمت می کنید! بروید به کارتان برسید، این کارها چیست که می کنید؟! دیدیم فایده‌ای ندارد! علی‌کلّ حال خود ما هم وقتی که در محیطی هستیم که احساس می کنیم ما را نمی شناسند و به ما توجه نمی کنند، خیلی راحت هستیم. ولی صحبت در این است که انسان باید به تکلیف عمل کند، وقتی که در این زمان باید عمامه گذاشت و عمامه سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم است و دستور است و تکلیف است، دیگر شانه خالی کردن ندارد!

بله، راحت رفتن و در خیابان دویدن و هر جایی ایستادن و با هر کسی صحبت کردن با کت و شلوار و کاپشن و...، خیلی راحت است و خیلی هم به انسان بیشتر خوش می گذرد، ولی انسان باید اینها را برای دیگران بگذارد و باید متوجه باشد، بالأخره باید تفاوتی باشد، مسئله باید فرق بکند، اینکه نمی شود!

لذا در نهایت وقتی که مسئله به جایی رسید، به آن شخص گفتم: آقا جان! سفره‌ای پهن شده، اگر از این سفره خوردی، خوردی، اگر نخوردی یک عده دیگر می‌خورند و بعد هم سفره را جمع می‌کنند و خدا حافظ شما! امر و نهی در کار نیست، ولی مسئله هم همین‌طور است، قضیه هم شوخی بر نمی‌دارد، امری در کار نیست، نهی در کار نیست، فقط صرف بیان مطلب است! همین! و اضافه بر این چیز دیگری مطرح نیست.

لزوم ارزیابی تمام جوانب در مسئله ازدواج مجدد

راجع به این قضیه (ازدواج مجدد) هم، مسئله همین‌طور است، بعضی‌ها با این مطلب خیلی منطقی و عقلایی و صحیح برخورد کردند و مشخص بود که مطلب را پذیرفتند و دریافتند و نسبت به اهمیت آن، آن را مورد توجه قرار دادند و از کیفیت بیان و نحوه صحبت مشخص بود که این مسئله به‌طور واقعی و بسیار منطقی و صحیح در ذهن جا افتاده و نفس این مسئله را پذیرا شده است، و خوشا به حال آنهایی که با مطالب به‌طور واقعی و صحیح برخورد می‌کنند و از آن حدودی که خداوند قرار داده است،

تعدی نمی‌کند و آنچه مورد رضای الهی است، آن را انجام می‌دهند. هر شخصی باید ببیند که موقعیت و حال و کیفیت برخورد او با این مسئله چطور است، و جوانب قضیه و صلاح و فساد را که ممکن است بر این قضیه مترتب باشد در نظر بگیرد. حتی من نسبت به آن قضیه‌ای که برای آن شخص در زمان مرحوم آقا اتفاق افتاده بود، به او گفتم: اگر من به جای شما بودم و احساس می‌کردم که یک‌هم‌چنین وضعیت و اوضاع و مسائلی هست، خود من هیچ‌وقت به این مسئله اقدام نمی‌کردم، البته بعد بالأخره منجر به جدایی شد. بالأخره انسان زندگی را می‌خواهد که این زندگی مقدمه برای کمال او باشد نه اینکه همه زندگی او دردسر و ناراحتی و بزن بزن و بکوب بکوب و... باشد! اینکه دیگر زندگی نشد! این مسئله که صحیح نیست. علی‌کلّ حال یک عاقل باید همه جوانب را در این مسئله ارزیابی کند تا اینکه بتواند راه صحیح را آن‌طوری که خود مرحوم آقا فرمودند انتخاب کند.

من این مطلب را گفتم که مرحوم آقا - رضوان

الله تعالی علیه - به بنده فرمودند: «فلانی! شما هرچه
بتوانی کمتر برای خودت اشتغال به وجود بیاوری،
این به صلاح تو است.» - از نظر اینکه این مطلب را
در جاهای مختلف گفتم، در اینجا هم اشکال ندارد
و آن را می گویم - حتی ایشان این مطلب را هم اضافه
کردند و فرمودند: «حتی یک زن هم برای تو زیاد
است، نصفش برای تو بس است!» التفات می کنید؟!
یعنی وضعیت و نحوه اشتغال و کیفیت من در ارتباط
با خودم و با کارم به این نحو است! حالا شاید افراد
دیگر این طور نباشند، اما من در ارتباط با این قضیه
این طور هستم و توصیه مرحوم آقا به بنده این طور
بوده است، یعنی هم آن طرف مسئله را می گویم و هم
این طرف مسئله را، باید هر دو طرف مطلب را گفت
و باید همه جوانب را توضیح داد. و من این مسئله
را نسبت به خودم احساس می کنم که اشتغال و
خصوصیات نفسی من اجازه نمی دهد که از نقطه نظر
فکری، بیش از این فکر من مشغول باشد، خب این
واقعیت است، حالا آیا این تقصیر من است؟ نه،
تقصیر من نیست، خدا من را این طور قرار داده است،
شاید کسی دیگر هم این طور باشد.

تفاوت داشتن موقعیت افراد، عامل اقدام یا عدم اقدام افراد نسبت به ازدواج مجدد

مرحوم آقا در زمان حیات خودشان به یک نفر که

زمینه یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را داشت و نسبت به این

زمینه، فرد موفق بود، فرمودند: «مرحوم قاضی -

رضوان الله تعالی علیه - یک‌هم‌چنین سعه‌ای داشت

که عیالات متعدده داشته باشند.» دو سه تا داشت،

البته این قضیه ایشان جهاتی هم داشت، حالا تصور

نکنید که شاید یکی از آنها، دختر شاه پریان بود و

یکی دختر فلان بود و...! نه! من دیگر بیش از این

مطلب را باز نمی‌کنم، ولی آن افرادی که مسئله

مرحوم قاضی را مستمسک برای خودشان قرار

می‌دهند، این را هم بدانند که اگر به‌جای مرحوم

قاضی بودند، با آن زن‌ها ازدواج نمی‌کردند! التفات

کردید؟! بی‌خود نیاییم بزرگان را ملعبه برای کارهای

خودمان قرار بدهیم! و نیاییم آنچه عرفا و اولیای خدا

به دور از مسائل و هواهای نفسانی، در آن عوالم

اخلاص و صفا و براساس نورانیت و صفای باطن

انجام می‌دادند را با کارهایی که آمیخته با هوی و

هوس است خلط و مزج کنیم و آنها را در حدّ

خودمان تنازل بدهیم! این مسئله صحیح نیست، این

خیانت به مکتب و مرام بزرگان است و این تبرئه کردن خود است از اعمالی که براساس هوی و مسائل نفسانی تحقق پیدا می کند.

در عین حال مرحوم آقا می فرمودند: «مرحوم قاضی یک هم چنین سعه ای داشتند که توانستند این تعدد زوجات را داشته باشند.» حالا خود پدر ما چرا اقدام به هم چنین کاری نکرد؟ چرا؟ چون ایشان نمی خواست این کار را بکند، وضعیت ایشان با وضعیت مرحوم قاضی تفاوت داشت، موقعیت او با موقعیت ایشان تفاوت داشت. سر را به پایین انداختن و همین طور جلو رفتن و به این طرف و آن طرف توجه نداشتن و هرچه بادا باد و به عنوان اینکه شرع حلال کرده، این صحیح نیست. انسان باید در قضایا و مسائل، حساب و کتاب را بررسی کند، در یک جا مستحب است، حتی شاید در یک جا واجب باشد، در یک جا مکروه است و در یک جا اصلاً حرام است! در آنجایی که این مسئله، خطر جدی به وجود بیاورد، در آنجا حرام است! در اینجا ما نمی توانیم بگوییم که انسان همه قضایا را به یک منوال و به یک چشم نگاه کند. چرا مرحوم پدر ما

این کار را نکرد؟ چون موقعیت و وضعیت او اقتضا نمی کرد، خصوصیاتِی که در او بود اقتضا نمی کرد، به خصوص آن نحوه ارتباط ایشان با توجه به مسائلی که داشتند، اقتضا نمی کرد. اینها مطالبی است که باید من حیث المجموع سنجید و مسائل و قضایا را بررسی کرد تا اینکه انسان بتواند نسبت به این مسئله به یک برداشت صحیحی برسد.

ما این مسئله را حتی در زمان مرحوم آقا هم داشتیم، حتی در زمان ایشان ما نسبت به این قضیه، موارد خلافی را هم می دیدیم، مسائل را تحریف می کردند، آنچه را ایشان می گفتند، به یک نحو دیگری بیان می کردند، به یک قسم دیگری مطابق با مصالح خودشان، عوض و بدل می کردند، برداشت های خود را به عنوان نقل کلام ایشان مطرح می کردند! و این مسئله، مسئله صحیحی نبود.

لزوم بیان و هم چنین عمل، براساس واقعیات

انسان باید طبق آنچه احساس می کند عمل کند و در ارتباط با خدای خودش، دیگر خودش را گول نزند، طبق آنچه می فهمد عمل کند و دیگر نباید خودش را به این طرف و آن طرف، به راهی بزند، اگر

دنبال راهی به این طرف و آن طرف می‌رود دیگر چرا
به خودش این زحمت را می‌دهد؟! چرا ما به
خودمان یک‌هم‌چنین زحمتی را بدهیم تا اینکه [بعد
بخواییم مسائل را طبق آن، توجیه و تأویل کنیم؟!]
خب این کار را نکنیم، چرا ما هم از یک طرف
بخواییم نسبت به این مسائل توجه داشته باشیم و از
یک طرف دیگر هم بخواییم خلاصه راهی برای
مطلب مورد دلخواه خودمان پیدا کنیم و بخواییم در
مسیری جدای از مسیر تعیین شده، حرکت کنیم؟!
چرا بخواییم این کار را انجام بدهیم؟! در تمام
مطالبی که اتفاق می‌افتد، باید آنچه هست و واقعیت
دارد بیان بشود چون ما که نمی‌توانیم خودمان را گول
بزنیم، اصلاً برای چه می‌خواهیم خودمان را گول
بزنیم؟! برای چه کسی می‌خواهیم خودمان را گول
بزنیم؟! برای چه؟!!

بررسی علل نهی از شرکت کردن در مجالس منعقدہ در تالار از سوی مرحوم علامہ
طهرانی

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در زمان
خودشان، در مجالسی که در تالار و... می‌گرفتند
شرکت نمی‌کردند و رفقا را هم از اینکه به تالار و...

بروند، نهی می کردند. البته من راجع به این قضیه با ایشان صحبت کرده بودم و دریافته بودم که منظور ایشان از این حدّت و شدّت چیست؟ این مسئله را من متوجه شده بودم که چون همه چیز در آن تالارها بود و هر کسی در آن اماکن، رفت و آمد می کرد و این مسئله هم بود که آیا آن اماکن امنیت دارد یا ندارد، لذا اصلاً به طور کلی این مسئله را بسته بودند. بعد از ارتحال مرحوم آقا، خب طبعاً ما که در آن مقام نبودیم که برای افراد، تکلیف تعیین کنیم، وقتی که از من سؤال می کردند، من می گفتم: خود تالار فی حد نفسه، مکانی است و اشکالی ندارد، آن مسائل جانبی قضیه است که می آید و مسئله را مورد سؤال قرار می دهد، والاّ خود تالار یک جایی است به عنوان اینکه مثلاً مجلس عروسی در آن برگزار بشود، مثل اینکه فرض کنید که الآن اینجا حسینه است، حالا فرض کنید که اینجا تالار بود، بالأخره آجر است و سیمان است و آهن است و...، اینکه دیگر چیزی نیست، منتها آن جهات جانبی مسئله می آید و روی اصل قضیه اثر می گذارد؛ مثلاً اینکه آیا امنیت دارد یا

ندارد و موقعیت و خصوصیت آن به چه شکلی است؟ اینها مسئله است.

عدم اعتماد و وجود کدورت در تالارها، دلیل بر نهی از حضور در تالارها

عرض کردم که خود من شخصاً اگر در تالاری مجلسی باشد، خود بنده می‌روم و شرکت می‌کنم، منتها خب چون از این‌گونه اماکن خیلی خوشم نمی‌آید لذا خیلی هم نمی‌نشینم و زود می‌آیم بیرون. اما از نقطه نظر خانم‌ها، بنده اطمینانی به تالار ندارم، این نظر، نظر شخصی من است، شاید افراد در اینجا بگویند که نه، این عدم اطمینان شما صحیح نیست، ما تالارهایی داریم، مکان‌هایی داریم که اینها صد درصد از منزل خود ما مطمئن تر هستند، بسیار خوب. آنچه من مطرح می‌کنم، به عنوان یک مسئله کلی است و انتخابش دیگر با خود افراد است، در جایی که اطمینان و اعتمادی برای زن نیست، زن نباید در آنجا شرکت کند، اما اگر اعتماد هست، اشکالی ندارد، این یک مسئله‌ای است. و چون شخص بنده نسبت به این مسئله اعتماد ندارم لذا عیال خودم را به تالار نمی‌برم، همین امشب یک عروسی در یکی از همین تالارها است و مجلس برای یکی از اقوام

نزدیک اهل بیت ما است، ولی ایشان در این تالار شرکت نمی‌کند، خود من پنج دقیقه می‌روم و می‌آیم، و خود ایشان هم می‌داند و به خود افراد هم گفته و همه هم این مطلب را می‌دانند. اما یک مسئله دیگری هست که بنده باید این مسئله را بگویم:

مسئله، مسئله کدورتی است که در این تالارها هست، همه این تالارها کدورت دارند، ظلمانی هستند، و این مسئله، مسئله‌ای است که جدای از مسئله اعتماد و عدم اعتماد است، افرادی که در اینجا رفت و آمد می‌کنند، همه اینها که افراد صالحی نیستند، نفوس اینها در این‌گونه اماکن تأثیر سوء دارد، صحبت‌ها و نحوه برخورد با مسائل در این‌گونه اماکن، به نحوه‌ای است که آنها در این اماکن اثر سوء به‌جای می‌گذارند.

در تابستان گذشته ما در یک جا شرکت کردیم، همین‌که وارد آنجا شدم ظلمت و کدورت، چنان وجود من را گرفت که اصلاً حال تهوع برای من پیدا شد و به آن افرادی که در آنجا بودند گفتم: زود شامی بیاورید که من بروم، من اصلاً نمی‌توانم در اینجا

بمانم! چرا؟ فقط خدا می‌داند که در اینجا چه می‌گذرد، بنده که اطلاع ندارم! عروسی که باید برای خدا باشد و باید سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن انجام بشود، باید با سلام و صلوات و... باشد، به جای آن به خاطر خوش آمدن زن و مادر زن و فامیل زن و شوهر و اینکه او این را گفته و آن این را گفته و چشم و هم‌چشمی و او فلان کرده و دختر فلانی مجلسش را کجا انداخته و ما اگر در آنجا نیندازیم این طور می‌شود و فلان می‌شود، آن عروسی را تبدیل می‌کنند به یک اعمالِ ظاهریِ شعاریِ مجازی که روح سنت پیغمبر و نورانیت در سنت پیغمبر، به‌طور کلی از آن مجلس رخت برمی‌بندد و آن عروسی با ظلمت ابتدا پیدا می‌کند نه با نورانیت! آن زندگی با کدورت شروع می‌شود نه با روحانیت! حالا برای چه این کارها انجام می‌شود؟! برای اینکه فامیل فلان بدشان می‌آید! به جهنم که بدشان می‌آید! برای اینکه فلان فامیل خوششان می‌آید، خوش آمدن و بد آمدن ندارد. پس روز قیامت هم به خاطر فلان فامیل تشریف بیاورید در جهنم! به خاطر اینکه او نگوید فلان، بفرمایید در جهنم!

به خاطر اینکه او این حرف را نزدند، بفرمایید در
جهنم! در اینجا فرمودید فلان، در آنجا هم بفرمایید
جهنم!

مجلسی بود که من را به آن مجلس دعوت کرده
بودند، من وقتی که به آنجا رسیدم دیدم اصلاً
نمی‌توانم وارد آن مجلس بشوم! وقتی که نمی‌توانم،
چه کنم؟! خب نمی‌توانم، لذا همان کنار خیابان
نشستم! گفتم: بروید یک پرتقال بیاورید من
همین جا بخورم و بروم! رفتند آوردند، همان جا در
کنار خیابان! گفتند: «آقا بفرمایید!» گفتم: خب
نمی‌توانم، چه کار کنم که نمی‌توانم؟! نمی‌توانم،
وقتی که پا نمی‌تواند حرکت کند چه کنم!؟

شاید مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -
منظورشان از نرفتن به تالار، به خاطر این جهات بوده
است. منتها اینکه ما رفتیم و کدورت و چیزی را هم
نفهمیدیم، خب شاید شما خیلی چیزها را نفهمید،
اینکه دلیل نمی‌شود که پس کدورت و چیزی نیست!
من خودم در یک جا به چشم خودم دیدم که درب
آن تالاری که زن‌ها وارد می‌شدند و مردها هم از آنجا

عبور می کردند باز بود و مردها تا آخر تالار زن ها را می توانستند ببینند! که یکی از دوستان فوری رفت و آن در را بست و به آن مسئولین هم تذکر داد که اصلاً مسیر زن ها را از یک در دیگری قرار بدهند. گفته بودند که این تالار خوبی است و محل اعتماد هم است و برای کذا و کذا هم است! این را که دیگر ما با چشم خودمان دیدیم! بله؟! ما نباید از آنچه گفته شده تخطی کنیم.

رجحان داشتن منزل نسبت به تالار برای برگزاری مراسم جشن و ...

بله ممکن است بگویند که ما در منزل نمی توانیم مراسم بگیریم، منزل ما گنجایش ندارد، بله درست است، واقعیت دارد، هر کسی که منزل هزار متری ندارد، هر کسی که آن امکانات را ندارد، مردم فامیل و اقوام و ... دارند، اینها درست است و این مسائل هست، ولی این طرف قضیه هم هست، حالا دیگر انسان باید ببیند که کدام جا مناسب تر و بهتر و امن تر است و کدام طریق بهتر است که آن طریق را انتخاب کند. علی کلّ حال چون از بنده نسبت به این قضیه هم سؤال شده بود، لذا خواستم که جواب این سؤال را هم عرض کرده باشم. اما حتی نسبت به این قضیه

هم بنده امر و نهی ندارم که حتماً باید فرض کنید که [این گونه عمل کنید.] اگر شخصی منزلی دارد و آن منزلش هم وسعت دارد، خب چرا در منزل خودش دعوت نکند؟! اگر شخصی فرض کنید که رفیقی دارد که منزلش وسیع است، خب مجلسش را در آنجا برگزار کند. بله مقداری مشکل است، درست است، می گویند که جمع کردن دارد، فلان دارد، ولی آنجا (تالار) می روند می نشینند و بعد هم می آیند بیرون و دیگر مسئله ای هم ندارد، بله اینها هست، ولی بالأخره راه خدا رفتن، مقداری هم اهتمام می خواهد، مقداری هم توجه می خواهد، خلاصه اینکه انسان به هر شکلی راحت راحت بگذارند، آن وقت آن طرف قضیه هم مقداری مشکل مشکل مشکل می گذرانند! یا اینکه اگر انسان نمی تواند در منزل برگزار کند، حداقل سعی کند که مکانی باشد، جایی باشد که از نقطه نظر این مسائل امن تر باشد. نسبت به این مسئله هم بیان مطلب به این نحو بود که عرض شد. ما نمی توانیم عوض و بدل بکنیم، ما نمی توانیم مطالبی را که از بزرگان

رسیده است تغییر بدهیم و کم و زیاد کنیم. اختیار و انتخاب مطلب با خود ما است که چه راهی را در پیش بگیریم و چه کاری را انجام بدهیم. بزرگان فقط مطالب را بیان کردند و مسائل را فرمودند، و ما نباید خود را در این گونه قضایا و مسائل گیر بیندازیم!

لزوم بیان مطالب بزرگان بدون هیچ گونه دخل و تصرفی در آنها

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نسبت به همه افراد به نحو یکسان بودند، مصلحت را مصلحت شخصی نمی دیدند. وقتی که می فرمودند: «زن باید از شوهر تبعیت کند»، این نسبت به همه افراد بود حتی نسبت به عائله خودشان. در همان زمان مرحوم آقا بعضی ها حرف ایشان را [تأویل و توجیه و تحریف می کردند!] من از کسی شنیدم که «یکی از خانم هایی که در طهران بودند گفتند که "اینکه داریم که زن باید از شوهرش تبعیت کند، این این طور نیست که در هر جایی مرد هرچه بگوید زن باید گوش بدهد"!» خب شما با شوهرتان اختلاف دارید، دیگر چرا مطلب آقا را عوض می کنید؟! چرا مطلب ایشان را تغییر می دهید؟! چرا مطالبی را که به ما رسیده عوض می کنید؟! حالا به آقا هم مربوط

نیست، چرا ما باید مطالبی را که از اولیای دین، از بزرگان دین، از ائمه علیهم السلام رسیده عوض کنیم؟! چرا تغییر بدهیم؟! باید همان طوری که هست بیان بشود.

لزوم سلوک براساس آنچه خداوند متعال بیان فرموده است

شما خیال می کنید که مسئله فقط مسئله نماز خواندن و نماز شب خواندن و ذکر گفتن است؟! مسئله این طور نیست! سلوکی را که خداوند تعیین کرده، آن سلوک باید براساس آنچه او گفته است انجام بشود والا فایده ای ندارد.

یک روز با مرحوم آقا رفته بودیم به منزل یکی از اقرباء ایشان در مشهد که به ایشان هم محرم بودند، شوهرش برای اینکه درس طلبگی بخواند به مشهد آمده بود و منزلی را برای سکنی اجاره کرده بود، منزلش هم منزل خوب و وسیعی بود و هنوز هم در مشهد هستند، وقتی که در آنجا نشسته بودیم آن مخدره گفت: «فلان کس از اقرباء ما آمده در اینجا و وقتی که این منزل را دیده به شوهر ما گفته: "تا وقتی که شما منزل نخرید، من دیگر به منزل شما نمی آیم و پایم را در اینجا نمی گذارم!"» حالا این خانم جلوی

شوهرش این مطلب را به مرحوم آقا می‌گفت!

مرحوم آقا خیلی ناراحت شدند و فرمودند:

اگر من به‌جای شما بودم به ایشان می‌گفتم که شوهر من برای آجر و آهن به مشهد نیامده است! (همین‌طور و با همین صراحت) او برای تحصیل علوم الهی و دنباله‌روی روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یادگرفتن مسائل و معارف ائمه علیهم‌السلام به مشهد آمده است!

همین مسئله را ایشان نسبت به همه داشتند،

این‌طور نبوده که در بعضی از اوقات آنچه را مربوط

به خودشان است، به‌نحوی بیان کنند و آنچه را

مربوط به دیگری است، به‌نحو و کیفیت دیگری بیان

کنند.

مراقبه مهم‌ترین مطلب در سیر و سلوک

نمی‌دانم این مسئله را در اینجا خدمت دوستان

عرض کردم یا اینکه در جای دیگری عرض کردم که

بسیاری از افراد خیال می‌کنند که فقط با آمدن و رفتن

و مجلس داشتن و دعا خواندن، قضیه تمام می‌شود،

نه، مسئله این‌طور نیست. مسئله سیر و سلوک الهی،

فقط چند درصدش به نماز و دعا و اذکار و...

برمی‌گردد، نود و چند درصد آن به مراقبه

برمی‌گردد. مجلس داشتن و این‌طرف و آن‌طرف

رفتن و زیارت امام حسین علیه‌السلام و جلسه عزای

امام حسین علیه‌السلام را تشکیل دادن، اینها در

صورتی مفید است که ما خود را با مرام امام حسین

علیه‌السلام وفق بدهیم، مرتب هر روز بلند شویم و بیاییم و برویم و بعد هم هیچ و مسئله هم در جای خودش قرار نگیرد و فقط همین بیاییم و برویم و مجلس داشته باشیم و والسلام! و بعد هم ترتیب اثر داده نشود. دلمان را خوش کنیم به اینکه چند صحبتی از آقا می‌شنویم و بعد هم ما سالک هستیم و به آنچه گفته می‌شود عمل نشود، نه خیر! هیچ خبری نیست.

چند روز پیش مراسم عقدی در اینجا بود، بعد به ما گفتند که «شما هم بعد از عقد چند کلامی صحبت کنید.» ما بعد از عقد به‌طور معمول چند کلامی هم صحبت می‌کنیم، و آنچه به نظر می‌رسد برای آنها بیان می‌کنیم، گفتم: مقصود از صحبتی که در اینجا می‌شود فقط این نباشد که در نوار و ضبط و... باشد و اینکه نوار آقا را تبرکاً داریم و...! نه، ببینید آیا به آنچه در این نوار گفته می‌شود عمل می‌کنید یا نمی‌کنید؟ بعد گفتم: یک وقت یادم هست که یک مجلس عقدی بود، و من با خستگی از جایی آمده بودم و خودم را به آن مجلس رسانده بودم، خطبه

عقد را خواندیم، بعد گفتند: «چند کلمه‌ای هم شما صحبت بفرمایید، نصیحتی بفرمایید تا اینکه داماد و عروس و خانواده‌ها و... آویزه گوششان کند.»

گفتیم: بسیار خوب حالا که به ما اظهار محبت می‌کنید، ما هم چند دقیقه‌ای صحبت می‌کنیم. ما با آن حال خستگی، سه ربع ساعت صحبت کردیم ولی خدا را شاهد می‌گیریم که اینها حتی به یکی از این حرف‌هایی هم که ما در این سه ربع زدیم، عمل نکردند! درست برخلاف آن عمل کردند! خب این صحبت چه نتیجه‌ای دارد؟! چه فایده‌ای دارد؟! حالا آقا هم برای شما صحبت کرد و چندتا روایت هم خواند و چند کلمه‌ای هم از این طرف و آن طرف برای شما گفت و مجلس هم گرم شد و خب الحمدلله مجلس خوبی بود! ولی آیا همین کافی است؟! آیا شما در این صحبت و نوار شنیدید که من گفتم: در کار زن و شوهر دخالت نکنید؟ آیا شنیدید یا نشنیدید؟! آیا شما در این صحبت شنیدید که من گفتم: باید آنچه موجب محبت بین طرفین است فراهم بشود نه اینکه مطالبی گفته بشود که زن و شوهر از هم دور بشوند؟! آیا گفتم یا نگفتم؟! آیا

شما در این صحبت نشنیدید که من گفتم: باید
طوری نصیحت کرد که عروس نسبت به خانواده
شوهر، محبت و انس و ادب و نزدیکی و وحدت
بیشتری را به وجود بیاورد و داماد هم نسبت به
خانواده عروس احساس غربت نداشته باشد و بلکه
احساس وحدت داشته باشد؟! آیا این مطالب را من
برای در و دیوار گفتم یا برای شخص جنابعالی
گفتم؟! آیا شما عمل کردید؟! هان؟! فقط دلخوش
کنیم که آقا می آید و چند کلمه هم صحبت می کند و
مجلس عقدمان متبرک می شود و...! نه خیر! مسئله
این طور نیست، اگر عمل کردیم، پایمان را جای پای
آنها گذاشتیم، اگر عمل نکردیم نکردیم، و بین من و
بین غیر من هم در این مسئله فرقی نیست. عرض
کردم خدمتان که مرحوم آقا بارها می فرمودند: «خدا
خویشاوندی بر نمی دارد!»

سلوک یعنی عمل به آنچه خداوند متعال فرموده است

چندی پیش شخصی قضیه ای را برای من نقل
کرد، من گفتم: بیایم این قضیه را برای رفقا و دوستان
هم عرض کنم تا اینکه بدانیم و متوجه باشیم که
سلوک چیست و سالک کیست؟ مخدره ای است که

من او را می‌شناسم، مدتی با شوهرش زندگی کرد و بعد هم شوهرش به رحمت خدا رفت، فوت کرد. اولاً بین او و بین شوهرش اختلاف عقیدتی وجود داشت، یعنی خود این مخدره فردی است که به مبانی اسلام معتقد و متعهد است ولی شوهر مرحوم ایشان این‌چنین نبود، البته ایشان هم فرد خوبی بود، ولی خب به‌اندازه ایشان معتقد و پایبند نبود، این اختلاف اساسی جدی اول.

ثانیاً بین آنها اختلاف فرهنگی وجود داشت، یعنی بین خانواده زن و بین خانواده شوهر اختلاف فرهنگی وجود داشت، در خانواده زن، زن‌سالاری و در خانواده شوهر، مردسالاری با آن معنای غیر صحیح خودش وجود داشت، خب طبعاً وقتی که یک‌هم‌چنین دختری از یک‌هم‌چنین خانواده‌ای وارد در این خانواده مرد می‌شود، چه برخوردهایی ممکن است که به‌وجود بیاید؟ این هم اختلاف اساسی دوم. حالا ببینید این زن در این مدت با این شوهر چطور زندگی کرده است؟! آن شخص برای من می‌گفت:

در تمام مدتی که این زن با او زندگی کرد، پایش را جلوی شوهرش دراز نکرد، یک وقت به شوهرش تو نگفت، (و از نقطه نظر سطح افراد جامعه هم از افراد خیلی مرفه بودند.) در تمام مدت زندگی یک مرتبه از شوهرش درخواستی نکرد که شوهرش رغبتی بر انجام آن نداشته باشد، اصلاً چنین مطلبی از دهان این زن بیرون

نیامد، (اصلاً یک‌هم‌چنین چیزی را می‌شود باور کرد!) هر وقت شوهرش بیرون می‌رفت، این زن کفش‌های شوهرش را واکس می‌زد، حتی اگر شوهرش دو بار در روز بیرون می‌رفت، این زن هم دو بار کفش‌های او را واکس می‌زد، هر وقت شوهرش به منزل می‌آمد این زن می‌آمد و لباس‌های او را درمی‌آورد و به او ترحیب می‌گفت و به مقتضای حالش، شربت، چیزی آماده می‌کرد که وقتی شوهرش می‌آید و از اداره و کار و... خسته است، صُدفه از او پذیرایی کرده باشد، در تمام مدت زندگی یک مرتبه نگفت که این را برای من بخر، چرا این‌کار را انجام ندادی؟ جالب‌تر از همه اینها اینکه بعضی از اوقات که به مجلسی دعوت داشتند و حتی مجلس متعلق به نزدیک‌ترین افراد به او بوده، (مثلاً فرض کنید مجلس عروسی بوده، عقدی بوده، جشنی بوده، غذایی بوده، اطعامی بوده) آماده می‌شدند و از منزل که بیرون می‌آمدند یک‌مرتبه شوهر پشیمان می‌شده و می‌گفته: «اینجا نمی‌رویم!» حتی یک چرا هم از دهان این زن خارج نمی‌شده، می‌گفته: شوهر من است حالا که او نمی‌خواهد، برمی‌گردیم منزل!

و چیزهای دیگری از همین قبیل! من رو کردم به

آن شخص و گفتم: اگر سالکی باشد، این زن است،

بااینکه این زن فقط نماز می‌خواند، چرا؟ چون آنچه

را خدا فرموده، این زن دارد انجام می‌دهد. حالا ما

شب تا صبح، نماز شب بخوانیم [ولی به این مسائل

توجه نکنیم، خب این فایده‌ای ندارد.]

آیا می‌شود چنین چیزی را باور کرد؟! خود من

وقتی که از او این مطالب را شنیدم خیلی تعجب

کردم و گفتم: خود من خیلی دارم تعجب می‌کنم،

مگر یک هم‌چنین چیزی امکان دارد؟! اصلاً مگر

امکان دارد؟! گفت: «یک‌هم‌چنین مسئله‌ای بوده

است.»

اگر زنی به شوهرش بگوید: چرا این کار را انجام

ندادی و شوهر خجالت بکشد و میلش نباشد، این

زن بداند که همه اعمالش ازبین رفته، شوهرش

می‌خواهد انجام بدهد، می‌خواهد انجام ندهد. بله

تذکر دادن و نصیحت کردن باید بین زن و شوهر وجود داشته باشد، باید مسائل را رفیقانه بگوید نه اینکه اگر احساس بکند که شاید شوهر این کار را نکند، او را مرتب تحریک کند تا اینکه او را در مضیقه قرار بدهد و شوهر نسبت به زن ثقلی را در وجود خودش احساس بکند، این کار غلط است.

سلوک یعنی تغییر نفس و نزدیک شدن نفس به مبدأ

اینجا است که مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: «بعضی از افراد، راه نرفته سالک هستند!» این مقصود است، ظاهراً سالک نیست و اصلاً نمی داند که «سالک کیست و سلوک چیست؟» ولی سالک است، نفسش دارد تغییر می کند، نفسش دارد خودش را به آن مبدأ نزدیک می کند. مگر سلوک چیست؟ آیا سلوک فقط نماز خواندن است؟ آیا سلوک فقط دعا خواندن است؟ مجلس امام حسین علیه السلام رفتن و صرفاً برای کشته شدن سیدالشهدا گریه کردن، این خیلی خیلی کم است تا آنچه انسان در این مجالس برود و ببیند که امام حسین چه کسی بود و خودش را از نقطه نظر معنا با امام حسین نزدیک کند و مسیر آن

حضرت را اختیار کند و مطالبی را که آن حضرت به دنبالش بودند، در خودش محقق کند، نه اینکه برود یک روزه بخواند و گریه‌ای بکند و بگوید: به مجلس امام حسین هم رفتیم و مسئله تمام است! چه بسیار افرادی که اهل مجلس و مجلس داشتن و دعای ام‌داود و اطعام و نذر کذا کردن و سفره انداختن و روزه خواندن و... بودند، ولی در ارتباط با مسائل واقعی و در ارتباط با آنچه تکلیف و وظیفه آنها بود، طور دیگری عمل می‌کردند، این مجالس برای آنها فایده‌ای نداشته و ندارد.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بعد از اینکه یکی از اقوام نزدیک ایشان از همین مخدرات، از دنیا رفته بود، او را به وضع بسیار فجیع و رقت‌بار و نکبت‌باری دیده بودند که در آن دنیا دست‌گذاری خود را به سوی آقا دراز کرده و از ایشان تمنای بخشی داشته و ایشان هیچ نداشتند که به او بدهند! هیچ نداشتند بدهند! خودش خواست! خودش در این دنیا این‌طور خواست! بعد مرحوم آقا دست کردند در جیبشان که بالأخره ببینند چه چیزی دارند

که به او بدهند، دیدند که یک نخودچی در جیبشان هست، همان را درآوردند و به او دادند! بعد آن زن همان طور نگاه کرده و گفته بود: «همین؟!» ایشان فرموده بودند: «چیز دیگری ندارم!»

حالا این زن چه کسی بود؟ این زن همان کسی بود که مجلس داشت، در مجلس، روضه می خواند، فرض کنید که این را می دید، آن را می دید، جلسات روضه و ام داود و سفره و نذر و از این مسائل داشت! خانم جلسه ای بود! اما این زن چه آدمی بود؟ آدمی بود که زندگی را خراب می کرد، آدمی بود که بین افراد جدایی می انداخت، آدمی بود که چند مرتبه مرحوم آقا صریحاً به او پرخاش کردند، توبیخ کردند، تهدید کردند که این کارهای شما وزر و وبال شما خواهد شد! اما او گوش نداد، هان! حالا مرتب برو روضه بخوان، دعای ام داود بخوان، دعای ام داود به چه درد تو می خورد؟! به جای دعا خواندن و جلسات راه انداختن، ببین خدا چه گفته؟!

من یک روز در منزل اینها بودم، شوهرش به او گفت: «آن چراغی که در آنجا روشن است، آن را خاموش کن»، او گفت: «خودت بلند شو برو

خاموش کن!» در جلوی من! حالا ای کاش من در آنجا نبودم! اصلاً انگار یک مرتبه آسمان بر سر من خراب شد! بعد این شوهرش نگاهی به ما کرد، حالا شوهرش قدری مریض حال و ثمین هم بود، من بلند شدم و رفتم چراغ حیاط را خاموش کردم و آمدم. شما با این حرفی که به شوهرت زدی تمام عبادت عمرت از بین رفت! همه آن از بین رفت! مسیر این است، راه همین است، از این راه هم نمی شود تخطی کرد، واقعیت همین است و ما باید به حول و قوه الهی در همین مسیر حرکت کنیم.

ما در مسائل فطرت صحبت می کردیم ولی این قضایایی که در این دو جلسه اخیر به خاطر این موضوع خاص پیش آمد، ما را از آن بحث کلی خارج کرد. حالا إن شاء الله راجع به مسائل فطری که چگونه انسان اعمال خودش را مطابق با فطرت قرار بدهد، که این عبارت است از همان راه واقعی، صحبت می کنیم.

امیدورایم که خداوند همه ما را موفق کند که آنچه را او می خواهد، نه آنچه را خود می خواهیم،

انجام بدهیم. من در بعضی از اوقات که با اهل بیتان بعضی از مسائل را مطرح می‌کنم که خب بالأخره برای ایشان هم جای سؤال و... هست، می‌گویم: من چه کنم که غیر از این نمی‌فهمم؟! اگر شما راهی داری نشان بده تا من آن‌طور عمل کنم! من چه کار کنم که می‌بینم پیغمبر و امام علیهما السلام این‌طور گفتند، اگر شما این را می‌خواهی خب دعا کن که مسئله برای من روشن بشود! آن قسمی که شما می‌خواهی و مورد نظر شما است، آنکه راحت‌تر است! ولی من چه کنم که این‌طور برداشت دارم؟! و در روز قیامت خدا به من می‌گوید که می‌خواستی نکنی! تو که این‌طور فهمیدی چرا خلافت را کردی؟! می‌خواستی نکنی! و در روز قیامت شما نمی‌توانید از من شفاعت کنید، اگر شما بیایید و در روز قیامت بگویید که من عهده‌دار مسائلی را که در ارتباط با شما در دنیا داشتم، هستم و برای من حجت تمام بود و خیالم راحت بود، بسیار خوب هر کاری می‌خواهد بشود بشود. ولی شما در روز قیامت پرونده‌ات روی دوش است و اصلاً به ما نگاه هم نمی‌کنی، هرچه داد می‌زنم [توجهی نمی‌کنید!]

لزوم اطاعت زن از شوهر یا اطاعت فرزند از پدر، فقط در موارد موافق با شرع

اینکه من دارم خدمت شما عرض می‌کنم، این واقعیت است، هرچه در روز قیامت زن به شوهر داد بزند که تو بودی که در دنیا من را به این کار واداشتی، تو بودی که مرا مجبور کردی که بی‌حجاب بروم و...! نه‌خیر! اطاعت زن از شوهر در مواردی است که دستور به حرام ندهد، اگر دستور به حرام بدهد زن نباید از شوهر اطاعت بکند، اگر شوهر یا پدر به فرزند یا به زن خلاف شرع را دستور بدهند، حرام است که زن و فرزند اطاعت کنند.

شخصی سؤال می‌کرد و می‌گفت: «پدرم در سر سفره مأكولات حرامی را می‌آورد، وظیفه من چیست؟» گفتم: حرام است که شما بر سر سفره بنشینید. گفت: «پدرم ناراحت می‌شود!» گفتم: بشود، اینجا ناراحتی نیست، رعایت پدر در صورتی است که امر به حرام نکند و نشستن در سر سفره‌ای که آن سفره حرام است و بعضی از مأكولات آن حرام است، این نشستن حرام است، چه زن چه دختر چه پسر، فرق نمی‌کند، باید دست پدرت را هم ببوسی ولی در سر سفره نباید بنشینی.

در روز قیامت هرچه زن به شوهر بگوید که تو بودی که من را امر به این کار کردی، شوهر می گوید: بابا من دنبال کار خودم رفتم، می خواستی نکنی؛ شوهر هم به زن داد می زند و می گوید: به خاطر تو بود که من به این گناه افتادم! به خاطر اینکه دل تو را به دست بیاورم، این طور کردم! به خاطر اینکه زندگی را بر ما تلخ نکنی این کار را کردم، زن می گوید: من که دست تو را نبسته بودم، سرش را پایین می اندازد و می رود! این مرد می ماند و آن کارهایی که در دنیا انجام داده است!

علیٰ کلّ حال باید از خداوند متعال توفیق بخواهیم که ما را در این دنیا موفق کند به آنچه مورد رضایت او است و موفق کند به بهترین استفاده از این دو روزه دنیا که خداوند آن را به عنوان رأس المال و سرمایه، به ما عطا کرده است. این عمری که خدا به ما داده و همین اوقاتی که ما الآن اینجا نشستیم، این سرمایه و رأس المال ما است، این رأس المال را ما چطوری خرج می کنیم؟ این سرمایه را چطور داریم مصرف می کنیم؟ ما باید آنچه در اینجا مورد رضای الهی است، آن را انجام بدهیم و بقیه مسائل را به

کناری بگذاریم. إن شاء الله خداوند ما را نسبت به این مسئله موفق کند.

چگونگی از بین بردن کدورت بعضی از اماکن بر نفس

سؤال: وقتی که در بعضی از منازل، حتی منازل فامیل و غیره وارد می‌شویم حالت کدورت و دل‌گرفتگی ایجاد می‌شود، چگونه باید برخورد کنیم؟

جواب: البته اگر به عنوان صلهٔ رحم است، خب

چاره‌ای نیست، انسان باید متذکر به اذکار باشد و

آن‌طور که باید و شاید دل ندهد و دل نسیارد، این اثر

آن موقعیت را کم می‌کند.

اثرات مثبت و منفی نحوهٔ عملکردهای شخص بر روی روابط شخصی و اجتماعی

افراد

سؤال: ممکن است کسی که سالک الی‌الله و مورد توجه استاد بوده، بعد از مرگ به واسطهٔ فعلی که از طرف خانوادهٔ او صورت می‌گیرد مورد بی‌اعتنایی استاد قرار بگیرد یا اینکه قضیه عکس می‌شود و...؟

جواب: متوجه این مسئله نشدم.

منظور مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از

این قضیه [(اینکه فرمودند: «دیگر حتی برای فلان

شخص فاتحه هم نمی‌خوانم!«)] این بوده که کیفیتی

که در این قضیه به وجود آمده، این کیفیت بی‌ارتباط

با نحوهٔ عملکرد آن شخص در آن خانواده نبوده،

به‌طوری که اگر آن شخص به‌نحو دیگری عمل

می‌کرد، مسائل را طور دیگری پیش می‌برد، اگر

ارتباطات، خصوصیات، نحوهٔ رفت و آمدها، نحوهٔ

روابط عمومی، نحوهٔ روابط اجتماعی خانواده با

مسائل و...، به نحو دیگری می بود، این مسائل به این کیفیت انجام نمی گرفت، اگر ناراحتی بود همین ناراحتی در یک محدوده خاص خودش انجام می گرفت و بعد هم به صورتی این قضیه به مرور زمان از بین می رفت، اما اینکه الآن مسئله به این کیفیت درآمده و این وسعت را به خود گرفته و این حرف ها را پیش آورده، این نتیجه آن ارتباطاتی است که می توان گفت شاید آن ارتباطات و آن نحوه القاء مسائل و آن نحوه بیان مطالب در زمان حیات ایشان، چندان کافی و مکفی برای راهنمایی در این برهه ها نبوده که در این صورت وزر و وبال این قضیه، دامن این شخص را هم خواهد گرفت.

خب وقت گذشته است. یکی از مخدرات راجع به این دو مسئله ای که قبلاً عرض شد [مسئله ازدواج مجدد و مسئله حضور در تالار و...] سؤالی کرده بودند مبنی بر اینکه:

توضیحی راجع به وجود اختلاف بین اولیاء الهی و کلام آنها

سؤال: بیان مرحوم آقا راجع به این قضیه در زمان حیاتشان به یک نحوه بوده و بیان شما به نحوه دیگری است، این اختلاف ناشی از چیست؟ آیا دو حکم متفاوت است؟ و توجیه تفاوت بین این دو حکم در چیست؟

جواب: من به اصل قضیه که نمی توانم برسم

چون این قضیه احتیاج به این دارد که به طور کلی

راجع به این قضیه صحبت جدایی داشته باشم. در آنجا صحبت در این بود که آیا ممکن است که بین اولیاء، اختلاف وجود داشته باشد؟ بنده به اصطلاح طلبه‌ها، خروج موضوعی از این قضیه دارم، مسئله بین من و بین مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - اصلاً ارتباطی با تفاوت حکمی بین اولیاء ندارد، ایشان شخص وارسته و منزّه و به حق پیوسته بودند و ولایت در ایشان ثابت بود، ولی من یک فرد عادی و با نظرات و بینش عادی و صرفاً براساس مدرکاتی که با مطالعات و تجربیات شخصی که در خدمت بزرگان بودم، به مطالبی رسیدم، اما به‌طور کلی مسئله ایشان با حقیر، قیاس مع الفارق است و هیچ ارتباطی بین این دو مسئله نیست.

اما راجع به اینکه آیا ممکن است بین اولیاء اختلاف باشد؟ بله! ممکن است اختلاف باشد و این احتیاج به یک بحث مستوفایی دارد.

اما اینکه این مسئله‌ای را که من عرض کردم با مطلب مرحوم آقا منافات دارد، نه‌خیر منافاتی ندارد، عرض کردم خدمت دوستان که نظر مرحوم آقا هم

همین بوده است، منتها روش مرحوم آقا و آن حالت سلوکی خودشان و آن موقعیت ایشان و آن حالت ارتباط ایشان با شاگردان، به یک نحوی بود که اگر می‌خواستند مطلبی را همان‌طور که در ما فی الضمیرشان می‌گذرد، مطرح کنند، شاید از این قضیه سوء استفاده می‌شد و مسئله به‌نحو دیگری مطرح می‌شد. عرض کردم خدمت دوستان که شخصی پیش ایشان می‌آید و می‌گوید: «من تمایل به ازدواج مجدد دارم» و ایشان می‌فرمایند: «مانعی ندارد» و بعد این شخص می‌رود در فامیل خودشان مطرح می‌کند که ایشان به من دستور دادند! التفات می‌کنید که مسئله چقدر تفاوت می‌کند تا جایی که خب این قضیه [موجب بروز مشکلاتی شد!]

اتفاقاً این مسئله برای شخص حقیر هم خیلی تجربه شده و به‌واسطه کم‌لطفی که بعضی‌ها دارند، مشکلاتی را برای ما به‌وجود می‌آورند، البته نه نسبت به این قضیه ازدواج مجدد، بلکه نسبت به مسائل دیگری که کم و بیش مطلع هستید. لهذا آن نحوه بیان و صحبت مرحوم آقا نسبت به قضیه، خب طبعاً با ما تفاوت می‌کند. ایشان به‌واسطه موقعیتی که داشتند،

برای رعایت خیلی از مصالح، صریحاً آنچه را در نیت‌شان بود و مدّ نظرشان بود، مطرح نمی‌کردند، البته خلافتش را هم نمی‌فرمودند، و افرادی که در ارتباط با ایشان بودند اگر افراد زیرک و کیسی بودند نظرات ایشان را در این قضیه احساس می‌کردند. نظرات ایشان را در این قضیه همانی بود که بنده عرض کردم، منتها چون داعی بنده بر این است که مطالب ایشان را باز کنم و قدری بیشتر در حول و حوش مسئله صحبت کنم که مطلب از آن اجمال و ابهامی که چه‌بسا ممکن است وجود داشته باشد دربیاید، طبعاً خود ایشان هم که در میان ما نیستند که پاسخگو باشند، لذا من قدری از آن محدوده‌ای که در زمان مرحوم آقا بود، پا را فراتر می‌گذارم و مطالب را بیشتر باز می‌کنم تا اینکه افراد در ارتباط با این مسئله، خودشان با آگاهی و بینش حرکت کنند و نیاز نباشد [برای هر مطلبی سؤال کنند.] چون این‌طور نیست که در هر موردی و در هر خصوصیتی از مسائل، مطالب آن‌طوری که مدّ نظر بزرگان بوده، به‌صورت خیلی سلیس و صریح در دسترس افراد

باشد، طبعاً محذوراتی که مرحوم آقا در زمان حیات داشتند، ما آن محذورات را نداریم.

حفظکم الله ان شاء الله
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ